

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

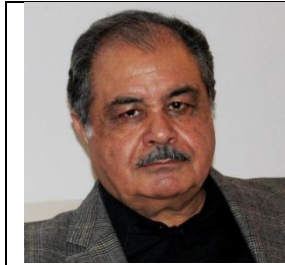
www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي و نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني: آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!



داکتر اسدالله «حبيب»

تاریخ نشر: 10 اکتوبر 2015 م

زبان دری از گفتار تا نوشتار

بخش «دوم»

خسته، هسته، استه:

خسته درگذشته به معنای زخمی، مانده و تخمه درون میوه به کار رفته است. اکنون خسته در زبان دری به معنای مانده مگر بیشتر ماندگی ذهنی و درونی و تخمه میان میوه کاربرد دارد. دردیگر گویشهای فارسی تخمه میان میوه را هسته و استه هم می گویند. چون آن که در شعر ابوالمثل بخارایی، شاعر دوره سامانی (سده چهارم) می یابیم.

کسی بی عیب نبود در زمانه

رطب را استه باشد در میانه

اگر بنا باشد که زبان نوشتار ما با زبان گفتار نزدیکتر شود، در زبان نگارش نیز خسته را می توان بکاربرد. خسته مانند هسته اصالت نگارشی دارد.

در فرهنگ دهخدا می یابیم که: خسته استخوان خرما و شفتالو و زردالو و امثال آن (برهان قاطع) هسته (ازناظم الاطبا) عجم. تکس، تکسک، تخم، حب و... در فرهنگ معین خسته به معنای هسته نیز آمده است و در فرهنگ عمید نیز در کنار کم توان شدن از کار و مجروح به معنای هسته و معادل آن شناخته شده است.

مانده و مانده گی:

مانده گی به معنای خستگی تن و مانده صفت از آن، چنان که امروزه در افغانستان رواج دارد، در کهن زمانها دردیگر سرزمینهای زبان فارسی نیز کاربرد داشته و واژه ادبی شناخته می شده است؛ چنان که در شاهنامه می خوانیم:

مگر مانده گردند و مستی کنند به جنگ اندرون پیشدستی کنند (از جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب) بدان مانده گی باز برخاستند

به کشتی گرفتن بیاراستند داستان دوازده رخ (نگارنده) بر این کلمه از آن رود رنگ کرده است که این واژه هم گفتاری پنداشته شده و از نوشتار دور مانده است. ما می گوئیم مانده نباشید! به همان معنای خسته نباشید.

پس مانده را در کنار خسته می توان به کار برد. و برای بیان یک معنا دو واژه داشت.

پس پشت:

این عبارت به شکل یک کلمه مرکب و به معنای عقب و پشت به کار می رود و «پشت سر» هم می گویند. واژه همانند آن پیش روی است که به معنای مقابل و روبه رو کاربرد دارد. واژه پس پشت هم در شاهنامه به کار رفته است:

پس پشت شان دورمانده زکوه
برو لشکر کینه ور همگروه

تهمتن برانگیخت گرد ازشتاب
پس پشت جنگاور افراسیاب
یکی دو مثال: پیش روی خانه دریا است و پس پشتش کوه.
او پس پشت خود را ندیده فرار کرد.
آفتاب به پشت کوهها فرو رفت (به جای به عقب)

اینی:

صفت اشاره نزدیک است. درگفتار زیاد به کار می رود و اونو صفت اشاره دور آن است. اکنون هر دو واژه در نوشتار راهی ندارند. در گذشته های دور این واژه ها در کتاب نویسی کاربرد داشته اند. در کتاب کشف المحجوب هجویری غزنوی می خوانیم: «وزرا گفتند که: «اینی را بر تخت مملکت باید نشاند؟» (رویه ۲۳۸)

برای غنای نوشتار چه خوب است که در کنار این و آن اینی و اونو هم که درگفتار هستند به کار بروند.

پاییدن:

پاییدن اکنون به معنای بودن و باشیدن به کار می رود. تمام صیغه های آن در زبان دری زنده مانده اند. ریشه فعل «پای» است که تمام صورتهای آینده از آن و صیغه های گذشته از پایید ساخته می شوند.

مهمان شب پای، مهمانی که شب در منزل میزبان می خوابد. شب پای آمدن، به مهمانی و برای گذشتادن شب آمدن. این هم یکی از واژگان کهن دریست که درگفتار هست و از نوشتار افتاده. پاییدن در شعر طیب خسروانی چنین آمده است:

مرا زخال سه بوسه تو وعده کرده بدی
بپای تابدهم پیش، کت و ببال بود

واژه پایگاه از همین پای گرفته شده است، بدین گونه: پای، ریشه پاییدن با گاه پساوند جای، به معنای باشیدن گاه یا مقام.

پاغنده:

پاغنده را در فرهنگها گلوله پنبه معنا کرده اند که شاید در جایی بدان معنا بکار برود مگر در کابل پاغنده همان پاره های خورد پنبه را می گویند که از کمانچه نداف باد می شوند. ودانه های بزرگ برف را هم به پاغنده تشبیه می کنند.

وریش و موی بسیار سفید را هم مانند پاغنده می پندارند. همین تشبیه که امروز بر زبانها می رود در قدیم هم رواج داشته که فضل ربنجی بخارایی، شاعر سده چهارم هجری گفته است:

کی خدمت را شایم تا پیش تو آیم
با این سرو این ریش چو پاغنده حلاج

مرّه:

چون این واژه در تازی هم هست که دفعه و تلخ و آدم بخیل را می گویند، مگر مره دیگری در زبان دری داریم که بیشتر در بازی کودکان رواج دارد و آن شماره بیست که برد و باخت را تعیین می کند و به شکل مره را پوره کردن به کار می رود.

در قدیم این واژه زیاد کاربرد داشت. مره از مر پهلوی گرفته شده است که شماره و علامتی راکه هنگام شمردن چیزی بر سر رقم پنجاه یا صد می گذاشته اند ، می گفته اند و سپس به معنای حد معین و مقدار تعیین شده نیز به کار می رفته است. کسایی مروزی ، شاعر سده چهارم گفته است:

**برراه نشاپور دهی دیدم بس خوب
انگشبه اورا نه عدد بود ونه مره**

انگشبه: کشتکاری و دامداری پروریده و دارا .

مره امروزه همان عددی را می گویند که با پوره شدن آن نتیجه گیری می شود، چه در بازیها و چه در زندگی روزمره!

ترت و فرت کردن ویا ترت و فرت شدن:

این عبارت به معنای پراکنده شدن و ضایع شدن می باشد و آن نیز عامیانه پنداشته می شود ، نه ادبی ، حال آن که باربار در شعر شاعران پیشینه بکار رفته است ، با این فرق که آن وقت و شاید در ورارود ترت و مرت می گفته اند ، چون آن که خجسته سرخسی شاعر دوره سامانیان بکار برده است.

آن مال و نعمتش همه گردید ترت و مرت

وان خیل و آن حشم همه گشتند زار وار (لغت فرس)

در زبان ما ترت و فرت کردن پراکنده کردن و ضایع کردن بکار بردنی است.

طور مثال می گویند: « فلانی تمام میراث پدری را در یک سال ترت و فرت کرد.»

دم دادن ، دم به دم ، دم زدن:

دم دادن به معنای فریب دادن، ناز و نوازش کردن اکنون در گفتگوی کوچه کاربرد دارد، مگر در شعرهای مولانا نیز می یابیم:

دم ده و عشوه ده ای دلبر سیمین بر من

که دم بی دم تو چون اجل آمد بر من

دم به دم به معنای زود و پیهم نیز در گفتار کابل هست . « دم به دم چای و چلم آوردند .» این قید مرکب نیز در شعر مولانا آمده است.

لحظه به لحظه دم به دم ، می بده و بسوز غم

نوبت تست ای صنم ، دور تو است ای قمر

دم زدن به معنای سخن گفتن ، در باستان زمانه ها هم در گفتار و هم در نوشتار کاربرد داشته است.

اکنون هم می گویند، طور مثال : امروزه هر دزد دم از صداقت می زند . دم از چیزی زدن یعنی درباره چیزی سخن گفتن ، درباره چیزی گپ زدن . در یکی از بازیهای مردم می یابیم : هوش کن و دم مزن +

معرکه بر هم مزن.

مولانا نیز گفته است:

اندر شکم ماهی دم با که زند یونس

جزا و که بود مونس در نیم شب تاری

هیچکس دم نزد و همگان بترسیدند و خشک فرو ماندند. (تاریخ بیهقی) برگرفته از دهخدا.

ادامه دارد

داکتر اسد الله « حبیب »

www.said-afghani.org بازگشت به صفحه اصلی